

ده دقیقه‌ها

کتاب، مادر تمدن‌ها
و نیز عصاره آن‌ها است

بعد از ۱۰ روز مطالعه‌ی ۱۰ دقیقه‌ای
قدم رو پُذ کنید و بفروستید
به آیدی ارتباطات 



کتاب ادواردو

نوشته بهزاد دانشگر

نگاه جوانی به ساختمان فیات بود اما حواسش به جسدی بود که زیر پل رومانو افتاده بود پس حقیقت دارد سناتور به سرعت رفت رییس پلیس تورینو هم که این جا بود، آن هم با ماشین شخصی اش و بدون اسکورت یعنی مسئله ای هست که باید پنهان بماند یا فعلا پنهان بماند اما مسئله ای هست. یک جنازه که می گویند به خاندان آنیلی تعلق دارد. آن سروان جوان خیلی سعی داشت حفظ اسرار کند اما نمی دانست آن پیر پلیس و راج هم کارت شناسایی جسد را دیده است. پدر راست می گفت که انسان هر چقدر پیرتر می شود حرص و طمع اش هم زیاده تر می شود .

جوانی در ماشین را باز کرد و نشست و توی مازراتی مشکلی اش. " نباید این را از دست بدهم. این حادثه ایتالیا را تکان می دهد . شاید توانست من را هم تکان بدهد و بنشانند روی یکی از صندلی های از

ما بهتران فقط باید تیرم را بزخم به آن خالی که دیگران ندیده‌اند، خالی که جوانی پوپو میتواند ببیند. حالا کجا بریم؟ دوباره پل رومانو؟ نه... فعلا کسی حرف نمی‌زند. وقتی هم خبر اعلام شود همه خبرنگارها سرازیر می‌شوند آن جا.

آن وقت یک مشت حرف‌های تکراری گیرم می‌آید. پس به سفارش دکتر کانالی عمل می‌کنیم. می‌رویم جایی که کمتر کسی ممکن است به آن جا سر بزند. اما بیشتر از همه جا حرف می‌زنند. "ماشین را روشن کرد و رفت جلوی محافظی که ایستاده بود کنار ورودی کمپانی فیات. مامور سریع واکنش نشان داد.

- برو آقا. این جا نیست.

- ببینم سرکار توی این محله باری یا کافه‌ای هست که یک لبی تر کنیم؟

جوان بدون این که خم شود، سمت راستش را نشان داد و گفت: "دویست متر جلوتر، بار شاه توت است." و گفت ماشینش را بگذارد بعد از مغازه که آن جا شلوغ نشود.

جوانی دستی تکان داد و پیچید به راست. احتمالاً بعضی از کارمندهای دفتر مرکزی فیات هم به شاه‌توت رفت و آمد داشته باشند آنجا کمتر ممکن است کسی حواسش باشد که یک خبرنگار ممکن است حرف‌هایشان را ضبط کند. این هم شاه‌توت. چه عکس خوشگلی هم از شاه‌توت گذاشته روی تابلویش. دهان آدم آب می‌افتد .

جوانی ماشینش را برد توی کوچه‌ای که سه تا مغازه با بار شاه‌توت فاصله داشت. زیر درخت‌های بلوط پارک کرد و پالتویش را هم گذاشت توی ماشین. ممکن است این پالتو توجه بقیه را جلب کند کتش را هم در آورد و به جایش یک بلوز تیره روی پیراهنش پوشید. فقط خدا کند تلویزیون داشته باشد بلاخره تلویزیون خبرش را پخش می‌کند. " در را باز کرد صدای موسیقی ملایمی پخش شد توی گوشش. رفت جلوی میز بلند بار " پسره با این اطوارهای دخترانه و زیر پیراهن رکابی‌اش حال آدم را بهم می‌زند. " بهتر دید به دختری که موهایش را آبی کرده بود سفارشش را بدهد. گفت یک چیز آرام برایش بیاورند. میزی را در نظر گرفت که

وسط مغازه باشد و رو به تلویزیون از آن جا احتمالا می توانم حرف های زیادتری را بشنوم." یکی دیگر هم نشسته بود سر میز. تنها نباشم هم بهتر است. کمتر جلب توجه می کنم. " لیوانش را برداشت و رفت کنار میز. یک میز درشت هیکل نخراشیده داشت لیوان نوشیدنی اش را مزه مزه می کرد. از مرد لندهور پرسید :
میتوانم اینجا بنشینم ؟

_ میز که خالی است

خوش ندارم نوشیدنی اش را تنها بخورم .

_ منم خوش ندارم نوشیدنی ام را با یک مزاحم بخورم .

جوانی یک صندلی را عقب کشید و با خیال راحت نشست سر میز. لیوانش را هم گذاشت روی میز شیشه ای .

_ خب! می خواهم چشمم به تلویزیون باشد. این میز روبه رو تلویزیون است . الان یک برنامه ای با یک مجری خوشگل پخش می شود . از این دخترهای مو طلایی که همیشه در حال خنده اند .

موقع خندیدن خم و راست می‌شوند و دست هایشان را تکان می‌دهند با آن انگشت‌های کشیده‌ای که دوربین‌هی زوم می‌کند رویشان و انگشترهای بدلی و جواهرشان را به رخ می‌کشد.

مرد برای اولین بار سرش را بلند کرد چشمانش سرخ بود. ریش‌هایش را اصلاح نکرده بود و آشفته به نظر می‌رسید.

- بس است دیگر... بنشین تا برنامه‌ات شروع شود. فقط ساکت باش

جوانی لب‌هایش را به هم فشار داد و در سکوت با سر علامت داد که باشد قبول بعد لیوانش را برداشت به مرد اشاره کرد و آرام نوشیدنی‌اش را زمزمه کرد بعد گوش سپرد به زمزمه‌ها و درد دل‌های مستانه تا اینجا که چیزی گیرم نیامده شاید هم بهتر بود میرفتم پل ژنرال رومانو یا اینکه می‌رفتم کولینا تونی بود یا روکو که میگفت خانه‌شان روی تپه‌هاست؟ خانه که نه قصر سلطنتی خانه آفتاب خانه خورشید جوانی هر از گاهی از کنار چشم

تلویزیون را می‌پایید گاهی هم به مرد اخمو نگاهی می‌انداخت. مرد حلقه‌اش را از دست درآورد و روی میز آن را فرداد و بدون اینکه

سر بلند کند پرسید زن که نداری؟ جوانی به دور و برش نگاه کرد با
من است؟

با خودتم جقله مجردی؟

آهان ... نه خیر... یعنی بله. مجردم.

اگر خواستی زن بگیری عاشق نشو اگر هم عاشق شدی باهاتش
ازدواج نکن این طوری وقتی یک روز صبح بلند شوی و ببینی از او
فقط یک نامه مانده دیگر جا نمی خوری دنیا برایت تمام نمی شود
تو هم بلند می شوی و می روی دنبال کارت.

-دوستش داشتی؟

مرد با پشت دست خیسی دهانش را پاک کرد

-این مجری که گفتی مال کدام شبکه است؟

این تلویزیون که شبکه دو را نشان می دهد نکند همان است که
حرف می زند؟

جوانی خواست چیزی بگوید که پشیمان شد؛ چون یکی از میز
کناری بلند گفت: این تصویر ادواردو آنیلی است مگر نیست انریکو؟

مرد تصویری را می‌گفت که پشت سر مجری شبکه نشان داده شد
تصویر مردی با صورت کشیده و ریش مجعد بلند که بور می‌زد
چهره‌اش بیشتر به شاعرها و هنرمندها می‌خورد به خصوص با آن
نگاه غریب و تنها، مرد پسر اطواری را صدا زد و گفت صدای
تلویزیون را بلندتر کند ببینند چی شده؟

پسر اطواری کنترل تلویزیون را بالا گرفت و صدایش را زیاد کرد.
مجری داشت با گوشی استودیو صحبت می‌کرد «بله... بله ... بسیار
خوب مجری شبکه گوشی تلفن استودیو را گذاشت سر جایش
سراسیمه و شتاب زده ادامه داد به من اطلاع دادند که یک خبر
جدید داریم. ببخشید...» دوباره گوشی را برداشت با کسی آن طرف
خط حرف زد. مرد رو کرد به جوانی فکر کنم همین است نه؟
موهای مجری طلایی بود و بلند صورتش کشیده بود و با آن کت
پاییزه تیره خوشگل تر هم شده بود.

جوانی اخم‌هایش را توی هم کشیده بود و به دقت گوش می‌کرد که چیزی را از دست ندهد مجری دوباره گوشی استودیو را گذاشت و رو کرد به دوربین. «جسد آقای ادواردو فرزند چهل و شش ساله حیوانی آنیلی پیدا شده‌است این تمام آن چیزی است که در این لحظه می‌توانم به شما بگویم در بخش‌های دیگر خبری اطلاعات بیشتری به شما می‌دهیم انگار سنگی افتاده باشد توی آب موجی از همه‌همه توی بار به هم پیچید و هرکس چیزی می‌گفت مگر زنده بود؟ خیلی سال است ازش خبری نبود می‌گفتند معتاد شده رفته یک گوشه نشسته

قبلش هم ازش خبری نبود... همیشه خجالتی بود

معتاد نبود برایش حرف درآورده بودند... می‌گفتند مریض است. مرد اخمو لیوانش را بلند کرد تا دوباره برایش پر کنند بعد زیر لب غرغر کرد آدمی که معتاد باشد و مریض عرضه ایستادن جلوی سردمداران فیات را ندارد. جوانی سعی کرد لحن سؤالش بی تفاوت باشد

می‌شناختی اش؟

میگوئیل نامرد گیر داده بود به زخم بهانه می‌گرفت

بی پدر می‌گفت می‌خواهند من را از فیات بیرون کنند می‌گفت فقط خود بیش‌رفش می‌تواند کارم را درست کند شرط گذاشته بود که زخم را ببرم پیشش سارا گفت این ادواردو پسر سناتور است. می‌گویند مهربان است به فکر کارگران است گفت برویم پیشش رفتیم دفترش به سارا گفته بودم به خودش برسد یک لباس خوشگل بپوشد توی دفتر ادوارد و لباسش را جر دادم گفتم اگر قرار است زخم را بیندازم بغل، کسی مال او باشد بهتر است سارا داشت می‌لرزید ادواردو به منشی‌اش گفت سارا را ببرد یک اتاق دیگر و بهش برسد. بعد گریه کرد خیلی وقت بود ندیده بودم یک مرد گنده گریه کند ترسیدم و ازش عذرخواهی کردم گفت به حال خودش گریه می‌کند یک چیزهایی گفت که چرا باید زیردست هایش درباره‌اش چنین فکری بکنند بعد هم گفت میگوئیل را از فیات انداختند بیرون. من همان وقت‌ها به سارا گفتم این با بقیه فرق می‌کند به سالواتوره هم گفتم. مرد برگشت سمت چپش و

یکی دیگر را صدا زد آهای سالواتوره دیدی گفتم بالاخره سرش را
زیر آب می‌کنند؟

مردی که کت و شلوار آبی پوشیده بود از میز کنار دیوار جدا شد و
آمد بالای سر مرد اخمو دوباره زیاد خوردی؟ بلند شو برویم مرد
اخمو ساکت بلند شد یک اسکناس گذاشت روی پیشخوان و دنبال
سالواتوره از دربار بیرون رفت. کمی بعد جوان اطواری آمد کنار میز
جوانی با شلوار جین تنگ و باریکش که انگار از پاهای نی
قلیانی‌اش آویزان بود لیوان‌های روی میز را که برداشت جوانی
فهمید بهتر است چیز دیگری سفارش بدهد چیزی داری که شکم
گرسنه را سیر کند؟ کیک یا ساندویچ؟

جوان فینش را بالا کشید و گفت می‌گویم لوسی بیاورد

جوانی پرسید می‌شود شبکه تلویزیونت را عوض کنی ببینم بقیه
شبکه‌ها درباره ادواردو آنیلی چی می‌گویند؟

جوانی یک اسکناس گذاشت توی جیب پیراهن جوان اطواری و او هم نیشش باز شد سینی لیوان را گذاشت روی پیشخوان بعد کنترل تلویزیون را گذاشت روی میز جوانی.

من حوصله تماشایش را ندارم این قوطی مال مشتری‌های آقایی مثل شماس‌هاست هر جا که خواستید بگذارید جوان اطواری با ترانه‌ای که زیر لب زمزمه می‌کرد رفت پی‌کارش جوانی اول گذاشت شبکه سه ریکاردو باب سن دادستان ویژه شخصاً رفته بود محل حادثه موهایش جوگندمی بود اما ریشش کاملاً سفید شده بود از شبکه سه پائولا کمپانا پیگیر ماجراست ولی به درد این کار نمی‌خورد باید برود همان جایی که بود دنیای مد و هنر پیشه‌ها باب سن به خبرنگارها گفت: «هنوز نه می‌توان گفت که موضوع خودکشی در کار بوده یا قتل یا هر حادثه دیگری تا قبل از کامل شدن تحقیقات نمی‌توان اظهار نظر کرد.

جوانی یکی دو ساعت دیگر هم توی شاه‌توت ماند یکی دوبار دیگر هم نوشیدنی سفارش داد. بعد صبر کرد تا فروشنده‌ها حواسشان پرت شود بی آنکه نوشیدنی‌هایش را لب زده باشد، ریخت توی

سطلی که زیر میز بود چشمش به شبکه های تلویزیون بود و مرتب آن را عوض می کرد و خبرنگارها و مجری ها را می دید که از ادواردو آنیلی صحبت می کردند خبرنگارها مثل زنبور عسل پراکنده شده بودند توی ،تورینو حتی ،رم به دنبال یک چیز دندان گیر

پل ژنرال ،رومانو ،دفتر ،فیات خانه خورشید روی تپه های ،جنگلی ،
عده ای هم همراه جسد رفته بودند قبرستان فوسانو همه گیج بودند
مسئولان حرف های متناقض می گفتند مردم می گفتند این روزها
کمتر از او خبری داشته اند آن هایی که دیده بودندش یا چیزی از او
شنیده بودند فکر می کردند ادوارد و مهربان بوده و بی آزار با روحیه
ای شاعرانه و عارفانه آن هایی که توی بار بودند هم چیزهای دیگری
می گفتند حیف شد جوان خوبی بود. گور بابای قدرت لازم بشود از
روی جنازه هم دیگر هم رد می شوند. اینها بی دردند عزیز من
خودکشی نکنند چه کار کنند؟

خودکشی کجا بود؟ میدانی پای چه قدر پول وسط است.... همه
ایتالیا مال این هاست.

پسرخاله من دیده بودش می گفت یک جوری است. انگار مال این دوره و این خانواده نیست می گفت هم‌هاش مسافرت است مثل مرتاض هاست پسر خاله‌ات مگه چه کاره است؟

توی هیئت مدیره تیم یوونتوس است

به این پسرخاله‌ات بگو یکی دو تا بازیکن به درد بخورتر بیاورند توی یووه دیگر اسباب آبروریزی شده صدای زنگ گوشی همراه جوانی چندان بلند نبود؛ آن قدری بود که فقط خودش بشنود به مونیتورش نگاه کرد یک اسکانس روی میز گذاشت و از بار خارج شد. همان توی دهانه در گوشی‌اش را هم جواب داد جولیا فریاد کشید: تو کجایی پس جوانی؟

-کره ماه

-زود بیا دفتر ماریسا عصبانی است.

-طول میکشد میدانی که از کره ماه تا دفتر راه زیادی است.

-نه با آن موشکی که زیر پای توست خوشتیپ ماریسا عجله دارد

- بهش بگو تا سه بشمرد رسیده‌ام.

جوانی گوشی را قطع کرد و سوار ماشین شد هنوز که ردّی از خال و هدف پیدا نشده؛ اما دیر هم نشده پوپو بالاخره پیدایش می‌کند ضبط را روشن کرد و گذاشت تا موسیقی ملایم فرانکو آلفانو آرامش کند.

جای خالی را با کتاب پر کنید

خیلی از دوستانمون هستن که دلشون می‌خواد

مثل همه‌ی ما کتاب بخونن ...

اما شرایط تهیه و خرید کتاب رو ندارن:

می‌خواهیم با کمک شما براشون کتاب بفرستیم.

شما هم می‌تونید تو این راه کمک‌مون کنید.

فقط کافیه به شماره کارت زیر مبلغ مورد نظرتون

رو واریز کنید، بعدش هم فیش واریزی رو

برامون بفرستید اینجا: @p_namaktab

شماره حساب: 6104337338149907

